إن في ذلك لآية لأولي الألباب

الحمد لله والمنة کہ رسالہ کلام بلاغت نظام ... فی لسان العرب حسان العجم

... مولانا حضرت شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ ... قصیدہ

الطیب النغم
فی مدح سید العرب والعجم

بتصحیح و تنقیح مولوی محمد مظہر حسن صاحب سلمہ اللہ تعالی خلف الصدق جامع معقول

و منقول حاوی فروع و اصول مخدوم الزمن مولانا مولوی احمد حسن صاحب رحمۃ اللہ علیہ مراد آبادی

در مطبع ... واقع مراد آباد طبع شد

منشی ... مراد آباد ...

الٰہی بخش ... دہلی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی علّم الانسان ما لم یعلم والهمه اصناف العلوم والحکم
وصلی الله علی سیدنا محمّد شفیع المذنبین ووسیلة المقربین وعلی آله
واصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که مدح سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم ونشر مناقب آنحضرت وذکر دلائل نبوت آنجناب بیشبهه
مثمر برکات وموجب اُمید رجاست واین فقیر موفق شد درین اثنا بنظم قصیده بائیه
درین باب که تتبع قصیده سواد بن قارب صحابی سر برزده وآن قصیده بغایت
اَبلغ است بر طور عرب اول بسمع مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم رسیده وبقبول
خاطر شریف مشرف شده وقصیده این ضعیف هرچند در آن مرتبه نیست که در سیر

قصائد بلغا بآن منهاج کرده شود و لیکن مشتمل است بر دلائل نبوت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و اشارت بسیاری مجمله از مقاصد مهمه و خالی از بعض لطافت نیست و چون
بعض الفاظ قصیده خالی از غرابت نبود لازم آمد که شرح آن بطریق ایجاز
و اختصار کرده شود مناسب چنان بنماید که هر مقصدی را بفصلی متمیز کرده آید و ناظم
قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب و العجم مقرر کرده شد

فصل الاول

در تشبیب بذکر بعض حوادث زمان و کدورات حوادث
لا بدست از استمداد بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تخلص بذکر مناقب آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ۵

کأن نجوما اومضت فی الغیاهب	عیون الافاعی او رؤس العقارب

الایماض درخشیدن برق الغیهب تاریکی غیاهب جماعه یعنی گویا ستارگان که میدرخشند
در تاریکیها چشمان افعی است یا سرهای کژدم است قلق خاطر را بیان میکند ماخوذ
از آنکه هر که مشوش میشود شبها بخواب نمیرود و ستارگان در نظر او بمنزله چشم افعی
و سر کژدم می آید ۵

اذا کان قلب المرء فی الامر حائرا	فاضیق من تسعین رحب السباسب

حائر النفس ای ثقیل النفس غیر طیب و لا نشط سبسب بیابان سباسب جماعه رحب
بالضم فراخی رحب بالفتح لغت است یقال بلد رحب یعنی وقتیکه باشد دل مرد در
کارها از کارها محزون و پریشان پس در نظر او تنگتر بنماید از عقد تسعین بیابانهای
گشاده و عقد تسعین عبارت از آنست که سر انگشت سبابه را در اصل ابهام بند کنند که بهیئت
حلقه بغایت تنگ پیدا شود ۵

وتشغلني عني وعن كل راحتي | مصائب تقفو مثلها من مصائب

شغل عنه فهو شاغل وذاك مشغول یعنی باز داشت از وی تقفو تتبع یعنی باز میدارند مرا از تامل در حال خود از بهره مندی شدن براحت خود مصیبتها که از پی در می آیند مثل خود را از مصائب دیگر

اذا ما اتتني ازمة مدلهمة | تحيط بنفسي من جميع جوانب

ازمه سختی و تحیط واد لهام تاریک شدن شب لیلة مدلهمة شب تاریک یعنی وقتیکه میرسد بمن سختی در غایت تاریکی و صعوبت گرد می آید نفس مرا از جمیع جوانب من

تطلبت هل من ناصر او مساعد | الوذ به من خوف سوء العواقب

لوذ ولیاذ پناه گرفتن و حرف من اینجا مانند من است در آیة فاطعمهم من جوع وآمنهم من خوف یعنی میجویم که آیا هیچ یاری دهنده و مددکننده هست که پناه بگیرم باو تا ترس شدت و سختی عواقب امور دفع گردد

فلست اری الا الحبيب محمدا | رسول اله الخلق جم المناقب

جموم بسیار شدن آب در چاه - جم بسیار یعنی پس نمی بینم هیچ کس را مگر آن محبوب را که نام مبارک ایشان محمد است صلی الله علیه وسلم پیغامبر خدا تبارک و تعالی کثیر المناقب

ومعتصم المكروب في كل غمرة | ومنتجع الغفران من كل تائب

اعتصام چنگ در زدن - کرب بالضم اندوه و غمره و ماتل آب بسیار و غرق شدن در آن از آن نقل کرده شده یقال غمرات الموت شدائده انتجاع طلب آب و جای شدن یعنی بنظر می آید مرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جای دست زدن اندوهگین است در هر سختی و جای طلب کردن مغفرت است نسبت بهر توبه کننده

درین بیت اشارت است بمضمون آیهٔ کریمه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما

فصل دوم

در بیان منقبت عظیمه از مناقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آن شفاعت کبری است و تفصیل آن در بخاری و مسلم مذکور است ٥

ملاذ عباد الله ملجاء خوفهم	اذا جاء یوم فیه شیب الذوائب

یعنی جای پناه گرفتن بندگان خدا و گریزگاه ایشان در وقت خوف ایشان وقتیکه بیاید روزیکه در آن روز سفید شدن گیسوها است یعنی روز قیامت و اضافت ملجاء بخوفهم بادنی ملابسه است و درین بیت اشاره واقع شده است بآیهٔ کریمه فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به ٥

اذا ما اتوا نوحا وموسى وآدما	وقد هالهم اصار تلك الصعائب

صعوبت و شواری صعائب جمع صعب یعنی وقتیکه بیایند بندگان خدا پیش حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت آدم صلواة الله وسلامه علیهم حالانکه در خوف و فزع انداخته باشد ایشانرا دیدن آن سختیها ٥

فما كان یغنی عنهم عند هذه	نبی ولم یظفرهم بالمآرب

یعنی حتی که بنای ما نیفعک اظفار فیروزی دادن مارب یعنی مرام و حاجات یعنی پس نفع نداد ایشانرا نزدیک این سختیها هیچ پیغامبری و فیروز نساخت ایشانرا هیچ پیغامبری بمطلبها ٥

هناك رسول الله یحلو لهم به	ستهنیا وثناها لباب المواهب

نحو آشکار کردن یعنی در آن وقت قصد کنند رسول الله صلی الله علیه وسلم بجانب

پروردگار خود در حالتی که اراده شفاعت دارد و اراده کشادن دروازه بهشتها دارد ۵

فیرجع مسرورا بنیل طلابه　　اصاب من الرحمن اعلی المراتب

پس باز گردد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شادمان بیافتن مقصود خود در حالتی که یافته است از جناب حضرت رب العزت اعلی مراتبها۔ **فصل سوم** در بیان نوعی از دلائل نبوت که بشارات انبیاء سابقین است بوجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم درینجا اشارت است به نسب اطهار آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۵

سلالة اسمعیل والعرق نازع　　واشرف بیت من لوی بن غالب

سلالة الشیء ما استخرج منها النزع الجذب ونزع القوس جذبها عرق بالکسر بیخ۔ لوی بضم لام وفتح همزه وتشدید یا جد اعلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلاصه است برآمده از حضرت اسمعیل و اصل بجانب خود کشنده است فرع را یعنی البته فرزند به پدر میماند و قبیلهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم شریفترین قبائل اولاد لوی بن غالب است و درین بیت اشارت است بآن قصه که فرشته نزدیک هاجره بشارت داد که از اولاد فرزند تو پیغامبری پیدا شود و اشارت است به مضمون حدیث ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم رواه مسلم ۵

بشارة عیسی والذی عنه عبرا　　بشبه راس بالضحوک المحارب

ضحوک و ضحاک بادشاه مشهور که در کثرت فتوح بان مثل زده میشود یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصداق بشارت حضرت عیسی ست علیه السلام و آن پیغامبری که تعبیر کرده اند پیغامبران ازو باسم ضحوک بسبب شدة قتال و درین بیت اشارت است

بمضمون کریمه که مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و اشاره است بان قصه که انبیاء سابقین گفته اند که در آخر زمان پیغامبر ضحوک پیدا شود ٥

ومن اخبروا عنه بان لیس خلقه   بفظ وفی الاسواق لیس بصاخب

صخب بانگ و فریاد و فظ مرد درشت خو یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر است که خبر داده اند پیغامبران پیشین از وی بان که نیست خلق او درشت و نیست در بازارها بانگ بلند کننده و درین بیت اشاره است بحدیث دارمی که در توریت مذکور است در وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم - لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخاب فی الاسواق ٥

ودعوة ابراهیم عند بنائه   بمکة بیتا فیه نیل الرغائب

رغیبه عطای بسیار رغائب جماعه یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر است که مصداق دعاء حضرت ابراهیم شد وقت بنیاد کردن وی در مکه معظمه خانه که در وی یافته شود عطاهای بسیار و درین بیت اشاره است بمضمون کریمه واذ یرفع ابراهیم القواعد الآیه

فصل چهارم

در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تأمل شمائل و اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم است که بهیئة اجتماعیه بجز پیغامبر را حاصل نشود قطعاً هر چند احاد آن خصال مخصوص بانبیا نباشد مثل اعتدال خلقت و فصاحت لسان و نفع رسانیدن بمردمان و سخاوت و علو همت و شجاعت و عفو و حلم و زهد الی غیر ذلک ٥

جمیل المحیا ابیض الوجه ربعة   جلیل کرادیس ازج الحواجب

محیا روی آدمی رجل ربعة بین الطویل والقصیر زجج باریکی و درازی ابرو والکرادیس رؤس العظام واحدها کردوس یعنی صاحب جمال است روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

ومائل بسفیدیست روی آنحضرت میانه قامت است آنحضرت پر و قوی هست سر استخوانهای
آنحضرت و باریک و دراز و تمام است ابروهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٥

فصیح له الاعجام لیس بشائب		صبیح ملیح ادعج العین اشکل

الدعج شدة سواد العین الاشکل العین ای فی بیاضها شیء من حمرة اعجمت الکلام
صیرته عجمیا والمراد ههنا ترک الایضاح یعنی خوبصورت بالملاحت است آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سیاهی چشم آنحضرت در نهایت کمال بود و سفیدی چشم آنحضرت
بسرخی آمیخته بود با فصاحت است آنحضرت نیست رکاکت کلام با آنحضرت آمیخته شده
صلی الله علیه وسلم ٥

وانفعهم للناس عند النوائب		واحسن خلق الله خلقا وخلقة

یعنی بهترین خلق خداست در خصلت و در شکل و نافع ترین ایشان است مردمان را نزدیک
هجوم حوادث زمان ٥

وابسطهم کفا علی کل طالب		واجود خلق الله صدرا ونائلا

نیل بافتح و عطا را نائل گویند بمعنی اسم مفعول چنانکه در عیشة راضیة گفته اند یعنی سخی
ترین خلق خداست باعتبار سینه و باعتبار عطا و کشاده کننده ترین ایشان است
دست را بر هر سوال کننده ٥

الی المجد سام للعظائم خاطب		واعظم حر للمعالی نهوضه

حر آزاد و جوانمرد و معالی جمع معلاة بمعنی بلندی قدر و منزلت عظائم جمع عظیمه
بمعنی مرتبه بلند یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگترین جوانمردیست که برای مراتب
بلند برخاستن او باشد بسوی بزرگی ترقی کند و کارهای بزرگ را طلب نماید کسیکه

زن شتر لقیه را خواستگاری کند ٥

ترى اشجع الفرسان لاذ بظهره — اذا احمر باس فی بئیس المواجب

عناب بئیس ای شدید احمر الباس ای اشتد الحرب لقتال خرج القوم الی مواجبهم ای مصارعهم یعنی می بینی شجاعترین سواران را که پناه گرفته است به پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که سخت شد کارزار در معرکهای سخت ٥

واذاه قوم من سفاهة عقلهم — ولم یذهبوا من دینه بمذاهب

یعنی ایذا دادند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم جماعة بسبب کوتاهی عقل خود و نرفتند در راهها از دین او ٥

فما زال یدعو ربه لهداهم — وان کان قد قاسی اشد المتاعب

پس همیشه دعا میکرد پروردگار خود را برای راه نمودن ایشان اگرچه کشیده بود سخت ترین مشقتها درین دو بیت اشاره است بان قصه که کفار بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم سنگ می انداختند و آنحضرت میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ٥

وما زال یعفو قادرا عن مسیئهم — کما کان منه عند جبذة جاذب

الجبذ لغة فی الجذب وقیل مقلوب یعنی همیشه عفو میکرد از بدی کننده ایشان حالانکه قادر بود بر انتقام چنانکه واقع شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک کشیدن جامه از اعرابی که کشیده بود درین بیت اشاره است بحدیث انس که اعرابی ردای مبارک آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از پس پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکشید تا آنکه اثر کرد در منکب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

تبسم فرمود و او را چیزی عطا نمود ٥

وما زال طول العمر لله معرضا		عن البسط فی الدنیا وعیش المرازب

مرازب جمع مرزبان والمرزبان الفارس الشجاع المقدم علی القوم دون الملک معرب یعنی همیشه بود طول عمر خود برای رضای خدا معرض از رفاهیت در دنیا و از عیش روسای عجم ٥

بدیع کمال فی المعالی فلا امرءٌ		یکون له مثلا ولا مقارب

یعنی بی نظیر است کمال او در جمیع اوصاف نیست هیچ مردی مانند او و نیست هیچ مردی نزدیک باو در جمع درمیان بدیع و معانی ایهام تطبیق است و این آخر فصل رابع است و بدیع کمال دلالت میکند بر انتهای این کلام و بمنزله نتیجه است آنرا **فصل پنجم** در اشاره بنوع دیگر از دلائل نبوت و آن شامل است در حال عرب و عجم و عادات و مذاهب ایشان پیش از بعثه حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که ببداهت عقل فهمیده میشود که لطف الهی مقتضی تغیر آن اوضاع است و تامل در حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امیة و عدم مخالطت علماء مشهوره با مانند که این همه دلالت میکند بر صدق دعوی نبوت و تامل در اصلاح آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر ملة را با حسن وجوه و این استدلال بدان ماند که هر که عدالت ملک عادل را امیدا اند اگر به بیند که رعیت او راه فساد پیش گرفته اند یقین میکند که پادشاه البته زجر و منع خواهد کرد و بر سر آن جماعه قهرمانی را مسلط خواهد کرد تغیر اوضاع ایشان نماید و چون کسی دعوی کند که من طبیبم مداوا کنند مرضی را و ایشان شفا یابند بیقین دانسته شود که صادق هست در دعوی خود ٥

انا نا مقیم الدین من بعد فترة		وتحریف ادیان وطول مشاغب

فترة سستی وزمان میان دو پیغامبر شغب بالتحریک بر انگیختن فتنه وتباهی یعنی آمد بما در حالتی که راست کننده دین است بعد سستی آن یعنی بعد انقطاع رسل و بعد تغییر ملتها و بسیاری فتنها و فسادها و درین بیت اشاره است بان کلمه که در کتب سابقه مذکور است ولن یقبضه الله حتی یقیم الملة العوجاء بان یقولوا لا اله الا الله ٥

فیا ویل قوم یشرکون بربهم		وفیهم صنوف من خیم المثالب

خیم ای تقبل مثالب عیبها ونقصها مثلبة یکی یعنی پس ای وای آن قوم را که شریک مقرر میکنند با پروردگار خویش و درین جماعة انواع بسیار است از عیبها گران نقصها ودرین بیت اشارت است بحال مشرکان عرب ٥

ودینهم ما یفترون برأیهم		کتحریم حام واختراع السوائب

حامی فحلی که اورا آزاد کنند وبروی سوار نشوند وسائبه ناقة کانت تسیب فی الجاهلیة لنذر یعنی دین این مشرکان چیزی است که بر می بافند آنرا بعقل خود بغیر استناد بوحی الهی مانند تحریم حام واختراع سائبه ها ٥

ویا ویل قوم حرفوا دین ربهم		وافتوا بمصنوع لحفظ المناصب

یعنی وای آن قوم را که تحریف کردند دین پروردگار خود را وفتوی دادند بساخته از طرف خود برای نگاه داشتن منصبها وریاستها. واین اشارت است بحال یهودیان ٥

ویا ویل من اطری ابن صفیه		فسماه رب الخلق اطراء خائب

اطرار بمبالغه ستودن یعنی وای آنکس راکه مبالغه کرده است در مدح نبی خود پس
ناسپاس او را پروردگار خلق بمبالغه مطلب نایابنده واین بیت اشارت است
بحال نصاری ه

ویا ویل قوم قد أبار نفوسهم — تکلف تزویق وحب الملاعب

بوار بالفتح هلاکی بار فلان ای هلک وابارہ الله ای اهلکه زاوق سیماب بلغة اهل مدینه
تزویق آراستن وکل منقش مهو مزوق والعلم لکن هناك زیبق یعنی وای
آن قوم راکه هلاک کرده است نفوس ایشان بتکلف تزیین ودوستی بازیها
واین بیت اشارت است بحال ملوک عجم ورؤسای ایشان ه

ویا ویل قوم قد أخف عقولهم — تجبر کسری واصطلام الضرائب

اخف سبکبار کرد واصطلام از بن برکندن الضریبة بالیودی العبد الی سیده
من الخراج المقرر علیه فعیلة بمعنی مفعول والجمع ضرائب یعنی وای آن قوم راکه
سبکسار ساخته است عقول ایشان را تجبر کسری او از بیخ برکندن خراج ها ایشان را
واین اشارت است بحال رعایای عجم که پایمال ظلم ملوک شده بودند ه

فادرکهم فی ذاك رحمة ربنا — وقد اوجبوا منه اشد المعاتب

معتبه بالفتح التاء وکسرها خشم گرفتن یعنی پس دریافت ایشان را درین حالت رحمت
پروردگار ما حال آنکه مستحق شده بودند از جانب حق تعالی سختترین خشمها ه

فارسل من علیا قریش نبیه — ولم یك فینا قد بلوه بکاذب

بلاء و ابلاء و ابتلاء آزمودن پس فرستاد از بلندترین قبیله درمیان قریش پیغامبر
خود را وبود در آنچه قریش امتحان کرده بودند دروغگوی ه

ومن قبل هذا لم یخالط مدارس — الیهود ولم یقرء لهم خط کاتب

یعنی پیش ازین نیامیخته بود بمدرسهای یهود ونخوانده بود خط نویسندهٔ ازیشان ٥

فاوضح منهاج الهدی لمن اهتدی — ومنّ بتعلیم علی کل راغب

یعنی پس واضح ساخت راه هدایت را برای هر که راه یابی خواهد واحسان کرد بآموختن شرائع بر هر رغبت دارنده در امر خیر ٥

واخبر عن بدء السماء لهم وعن — مقام مخوف بین ایدی المحاسب

یعنی پس خبر داد از ابتدای آفرینش آسمان ایشان را واز ایستادن پیش پروردگار حساب کننده که از آن ایستادن ترسیده می شود ودرین بیت اشارهٔ است بآیهٔ کریمه ولمن خاف مقام ربه جنتان ودرین بیت جمع کرده شد حال مبدا ومعاد را ٥

وعن حکم رب العرش فیما لعهدها — وعن حکم تروی بحکم التجارب

العهد بفتحتین پیش آمدن خبر یعنی خبر داد از فرمان پروردگار عرش درانچه پیش می آید ایشان را واز حکمتها که روایت کرده میشود بسبب تجربها ودرین بیت اشارهٔ است بانکه حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم دو علم بتلقین فرمود علم احکام وعلم حکم اول ظاهر است وثانی چون مصالح منزلیه وعلم اخلاق وخواص بعض ضمه وغیرها واین علم ثانی گاهی بحکم تجربه نیز ادراک نموده میشود ٥

وابطل اصناف الخنی وابادها — واصناف ناهی للعقوبة جالب

خنی بیهوده گفتن ومراد اینجا اعم است از قول وفعل اباد الله ای اهلکه یعنی باطل ساخت اقسام بیهودگی را وبرهم زد انهارا وباطل ساخت اقسام ظلمی که عقوبت

الهی را مقتضی است ودرین بیت اشارت است بآن حدیث که هیچ گناه نزدیک
خدا تعالی جالب تر نیست عقوبت را از بغی یعنی اشارت است بامراض نفسانیه
که از جهت نفس شهویه پیدا شود یعنی بامراضی که از جهت نفس سبعیه پیدا شود ۵

وبشر من اعطی الرسول قیاده　　بجنة بنعیم وحور کواعب

قیاد رسنی که استور را بآن کشند یعنی بشارت داد کسی را که بدست رسول الله صلی الله علیه وسلم داد مهار خود را به بهشت نعمت وحور نوجوان ۵

واوعد من یابی عبادة ربه　　عقوبة نیران وعیشة قاطب

قطوب روی ترش کردن یعنی ترسانید کسی را که سر باز میزند از عبادت پروردگار خود بعقوبة دوزخ وگذران شخصی که روی ترش کرده است درین بیت اشاره کرده شد بمضمون کریمه من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیامة اعمی ۵

فانجی به من شاء منا نجاته　　ومن خاب فلتندبه شر النوادب

یعنی پس نجات داد خدا تعالی بسبب این پیغامبر کسی را که او نجات خواسته بود وهر که مطلب شفاعت باید که نوحه کنند بر وی بدترین نوحه کنندگان ۵

فاشهد ان الله ارسل عبده　　بحق ولا شیء هناك برائب

تقول رابنی فلان اذا رایت منه ما یریبك وما یکره یعنی پس گواهی میدهم تحقیق که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیغامبر است از جانب خدا تعالی نیست اینجا هیچ چیز که در شبهه اندازد ۵

وقد کان نور الله فینا المهتدی　　ومصباح تدبیر علی کل ناکب

صمصام تیغ بران کہ بازنگرد و تقال نکبہ اذا عدل عنہ یعنی ہر آئینہ بود لوز خدا تعالی درمیان ما برای ہر راہ پاینده و شمشیر بران عقوبة بر ہر یکیو شونده واین دو بیت دلالت میکند بر حسن این فصل و بمنزلہ نتیجہ است آنرا

فصل ششم

دربیان نوع دیگر از دلائل نبوت وان تامل است در شریعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہمہ ارشاد ست باقامت عبادت کہ حق خالق ست بر مخلوق و تہذیب نفوس باخلاق فاضلہ و دعوت بتدبیر منزل و سیاست مدنیہ و بنصب سلطان برای آن لوجہی کہ محکم شود ان مقصود نگردد واین استدلال بدان ماند کہ اگر شخصے کتاب سیبویہ میخواند یقین میکند کہ مصنف آن کتاب کامل بود در نحو و ہر کہ دیوان متنبی میخواند میداند کہ صاحب آن کامل بود در شعر و ہر کہ قانون میخواند میداند کہ مصنف آن کامل بود در علم طب ہمچنان ہر کہ تفاصیل شرائع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم می بیند شک نمیکند در انکہ استیفاء مقاصد تشریع بدون این علوم میسر نیست وصاحب این علوم نبی است کہ این علوم را بوحی ملقی فرمود ٥

واقوی دلیل عند من لہ عقلہ		علی ان شرب الشرع صفی المشارب

شرب بالکسر حصہ آب یعنی محکم ترین دلیل نزدیک کسیکہ کامل است عقل او برانکہ آب حدود شرع صافی ترین جمیع آبخورہا ست ٥

تواطی عقول فی سلامة فکرة		علی کل ما یاتی بہ من مطالب

تواطئوا علیہ ای توافقوا یعنی با یکدیگر موافق بودن عقلہا در وقت سلامت فکر بر ہرچہ می آرد آنرا شرع از احکام یعنی عقول سلیمہ ہمہ متفق اند باستحسان شرائع وتسہیل ہمزہ تواطی بنا بر ضرورت شعر است ٥

سماحة شرع فی رزانة شرعة	وتحقیق حق فی اشارة حاجب

سماحة جوانمردی و مراد اینجا سهولة است شرعه بالکسر و شریعة جای درآمدن بسر آب و راه پیدا کرده خدای تعالی رزانة آهستگی رزین ای وقور یعنی اقوی دلیل سهولت شریعه است با ترک شتاب زدگی یعنی جامع است در سهولة و وقارنه چندان تساهل دارد که از حد گذرد و نه چندان شدید است که شاق باشد و اثبات حق و راشاره بابروها یعنی بسیاری از مطالب غامضه در الفاظ سهله بلطافت عجیبه تقریر فرموده و درین بیت اشارة است بحدیث بعثت بالملة السمحة السهلة و بحدیث اوتیت جوامع الکلم ۵

مکارم اخلاق و اتمام نعمة	نبوة تالیف و سلطان غالب

یعنی خوبیهای اخلاق و تمام کردن نعمت و راه نمودن حق با تسلط غلبه کننده یعنی دین آنحضرت صلی الله علیه وسلم با غلبه ملک منضم است و درین بیت اشارة است بحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و اشارة است بانکه ملة محمدی مخصوص ست بجمع شریعت با خلافت و سلطان غالب از قبیله اضافه موصوف است بصفة ۵

تصدق دین المصطفی بقلوبنا	علی بینات فهمها من غرائب

یعنی راست میدانیم دین مصطفی را صلی الله علیه وسلم بدلهای خود با قرائنه واضحه که فهمیدن آن از عجائب است و درین بیت اشارت است بمضمون کریمه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد و اشاره است بتمامی این فصل ـ

فصل هفتم در نوعی دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم ۵

براهين حق اوضحت صدق قوله	رواها ويروى كل شيب وشايب

يعنى اين دليلهاى راست است كه واضح ساخته است صدق قول آنحضرت را صلى الله عليه وسلم در دعوى نبوة روايت كرده است آنرا و روايت ميكند آنرا هر جوان و هر پير و درين بيت اشاره است بتواتر معجزات آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر چند احاد آن متواتر نباشد مثل شجاعت رستم و سخاوت حاتم ۵

من الغيب كم اعطى الطعام لجائع	وكم مرة اسقى الشراب لشارب

سقيت فلانا واسقيته ومنه قوله تعالى اسقيناكم ماء فراتا يعنى از مدد عالم غيب بسيار بار طعام داد گرسنه را و بسيار بار آب داد تشنه را ۵

وكم من مريض قد شفاه دعاءه	وان كان قد اشفى لوجبة واجب

اشفى المريض على الموت اى اشرف عليه و وجبة يكبار افتادن ومنه قوله تعالى فاذا وجبت جنوبها معروف ومنه قوله صلى الله عليه وسلم اذا وجب فلا تبكين باكية اى اذا مات يعنى بسيار مريض كه تندرست ساخت او را دعاء آنحضرت صلى الله عليه وسلم واگرچه نزديك شده بود بافتادنى كه مرده را باشد و در اشفى و اشقى تجنيس است ۵

ودرت له شاة لدى ام معبد	حليبا ولا استطاع حلب حالب

استطاع اصله استطاع حذفت التاء تخفيفا يعنى شير داد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم بنزد ام معبد شير بسيار حال آنكه طاقت نداشت يكبار دوشيدن دوشنده را و قصه اين در مشكوة مذكور است ۵

وقد ساخ فى ارض حصان سراقة	وفيه حديث عن براء بن عازب

ساخت بد فرسى اى غاصت فى الارض حصان بالكسر فرس نر يعنى تحقيق نهين

از عجائب ه

وشق له جبریل باطن صدره	لغسل سواد بالسویداء لازب

لازب چسپنده یعنی بشگافت برای او جبریل اندرون جوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم را برای شستن سیاهی که بدانه دل چسپنده است ه

واسری علی متن البراق الی السماء	فیا خیر مرکوب ویا خیر راکب

یعنی شب روی کرد بر پشت براق بسوی آسمان پس چه نیک مرکوب است براق و چه نیک راکب است آنحضرت صلی الله علیه وسلم ه

وشاهد ارواح النبیین جملة	لدی الصخرة العظمی وفوق الکواکب

یعنی معاینه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارواح پیغمبران را همه یکجا نزدیک صخرة الله که در مسجد بیت المقدس است و بالای ستاره یعنی بالای آسمان ه

وشاهد فوق الفوق انوار ربه	کمثل فراش وافر متراکب

یعنی معاینه فرمود بالای آن بالا یعنی بالای سبع سموات انوار پروردگار خویش مانند پروانهای بسیار یکی بیکی متصل شده ه

وراعت بلیغ الآی کل مجادل	خصیم تمادی فی مراء المطالب

یعنی ترسانید آیات قرآن که در نهایت بلاغت است هر جدال کننده ستیزنده را که از حد گذشت در جدال کردن در مباحث علمیه ه

براعة اسلوب وعجز معارض	بلاغة اقوال واخبار غایب

براعة تمام شدن در فضل و گذشتن از یاران و روانش بدل است از بلیغ الآی بدل اشتمال یعنی در ترس انداخت مجادل منکر را چند وجه فضل اسلوب و درماندن معارض

معارضه و بلاغت کلام و خبر دادن از امر غائب چون خبر عاد و ثمود و خبر فتح بدر و غلبه روم بر فارس و جز آن و در بیت اشارت است بآنکه نزدیک محققین اعجاز قرآن بچهار وجه است ٥

وسماه رب العرش اسماء مدحة ۔ تبين ما اعطى له من مناقب

یعنی نامید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خداوند عرش بنامهای که دلالت بر مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند که بیان میکند برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه عطا فرموده است او را از منقبتها ٥

رؤف رحیم واحمد ومحمد ۔ مقفى ومفضال يسمى بعاقب

المقفى آخر الانبیاء وکذلک العاقب چهار اسم در قرآن آمده است رؤف رحیم ومحمد واحمد وسه اسم مقفی و نبی الرحمة و عاقب در حدیث آمده مفضال بمعنی نبی الرحمة است ٥

فصل هشتم

در دعا بر آل واصحاب و ذکر شجاعت اصحاب و نجابت اہل بیت ٥

اذا ما اثاروا فتنة جاهلية ۔ تقود بجر زاخر من كتائب

زخر پر شدن رود و دریا از آب کتیبه لشکر یعنی هرگاه بر انگیزند کافران فتنه جاهلیت را یعنی بر عداوت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و ابطال امر اسلام جمع شوند آن فتنه کشد دریای پر شده از لشکرها ٥

يقوم لدفع الباس اسرع قومة ۔ بجيش من الابطال غر السلاهب

البطل بالتحریک دلیر الغرة بیاض الوجه الغر البیض سلهب اسپ دراز خانه یعنی میخیزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دفع شر کافران زود ترین برخاستن با لشکرها

از پهلوانان که سفید است پیشانی اسپان ایشان ٥

أشدّ ع یوم البأس من کل باسل ‖ ومن کل قرم بالأسنة لاعب

مبالغه دلیری نمودن بقتال شجاع باسل قرم شتر گرامی که بروی بار نکنند و بجهت کشتی گذارند شم قبیل السید الشجاع قرم یعنی قوی دل اندر روز جنگ از هر شجاع دلیر و از هر زورآزمای که با سنانها نیزه بازی کننده باشد ٥

توارث اقداما ونیلا وجرأة ‖ نفوسهم من امّهات نجائب

اقدام پیش درآمدن و شجاعت نمودن نیل و نیاله آگاهی و بزرگی یعنی میراث گرفته است اقدام و بزرگی و جرئت را نفوس ایشان از مادران صاحب نجابت و این بیت بر طور کلام قریش واقع شده که نجابت والدات می ستودند و میدانستند که اخلاق فاضله از جانب والده میراث میرسد و فی الحدیث انا ابن العواتک ٥

جزی الله اصحاب النبی محمّد ‖ جمیعا کما کان له خیر صاحب

ثواب دهاد خدا تعالی اصحاب پیغامبر را صلی الله علیه وسلم همه ایشان را چنانکه بهترین بودند همنشین آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٥

وال رسول الله لا زال امرهم ‖ قویا علی ارغام الف لنواصب

یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه باد حال ایشان راست و درست بجای آورده کردن بینی جمعی که عداوت اهل بیت دارند ٥

ثلاث خصال من تعاجیب ربنا ‖ نجابة اعقاب لوالد طالب

یعنی سه خصلت از عجوبها آثار قدرت پروردگار است یکی نجابت اولاد و اسباط چون ابوطالب در شعر است یکی انشقت بلفظ والد طالب نقل کرده شد ٥

خلافة عباس و دین نبینا		تزاید فی اکثر اقطار من کل جانب

یعنی دوم خلافۃ بنی عباس سیوم دین حضرت پیغامبر ما صلی اللہ علیہ وسلم کہ در اندک مدت زائد شد در ہمہ اطراف از ہر جانب و درین دو بیت اشارتست بآن قصہ کہ عبد المطلب پیش سیف بن یزن رفت و وی کاہنان را طلبید و جمیع کاہنان خبر دادند کہ در یک نیمہ بدن عبد المطلب نبوۃ ودیعت نہادہ اند و در نیمہ دیگر خلافت و ملکیت است و قول کاہنان آنکہ خدا تعالے از عجایب قدرۃ خود سہ چیز در عبد المطلب ودیعت نہادہ نجابت در آل ابیطالب و خلافت در آل عباس و نبوۃ ظاہرہ باہرہ در نسل عبد اللہ ۔

فصل ہفتم در ذکر طبقات مسلمین کہ قرنا بعد قرن حامل دین متین ہستند و عابرای ایشان ۔

یؤید دین اللہ فی کل دورۃ		عصائب تتلو امثلہا من عصائب

العصائب جمع عصابۃ ہم الجماعۃ من الناس من العشرۃ الی الاربعین ولا واحد لہا من لفظہا یعنی تقویۃ دین خدا تعالی میکنند در ہر دورہ از زمان جماعتہا کہ از پی می آیند مانند خود را از جماعتہای دیگر یعنی در ہر زمان ہمہ این جماعۃ پیدا می شوند ۔

فمنہم رجال یدفعون عدوہم		بسمر القنا والمرہفات القواضب

سمرہ بالضم گندم گون شدن القناۃ الرمح والجمع قنوات وقنی ارہاف تیز کردن شمشیر مرہف لغت منہ قاضب وتقضیب تیغ بران وقواضب جماعۃ یعنی پس ازین جماعات جمعی ہستند کہ دفع میکنند دشمنان خود را بہ نیزہ ہای گندم گون و شمشیرہای تیز و این بیت اشارتست بغزاۃ کہ دفع کفر میکنند بکارزار ۔

[illegible]

باقوى دليل مفحم للمغاضب		ومنهم رجال يغلبون عدوهم

افحام خاموش گردانیدن یعنی ازین جماعات جمعی هستند که غالب میشوند بر دشمنان خود با قوی دلیل که ساکت کننده است خصومت کننده را و درین بیت اشارت است بمتکلمین که بالزام مخالفان ملت و نوابت ملت مصطفویه مشغول اند ه

وما كان فيه من حرام وواجب		ومنهم رجال يبينوا شرع ربنا

یعنی ازین جماعة جمعی هستند که بیان کرده اند شریعت پروردگار ما را و آنچه در شرع است از حرام و واجب و غیر آن و این اشارت است بفقها که بعلم احکام و فتاوی قایم اند ه

بتجويد ترتيل وحفظ مراتب		ومنهم رجال يدرسون كتابه

درس و دراست سبق گفتن از کتاب یعنی ازین جماعة جمعی هستند که درس میگویند کتاب خدا تعالی را بجید ساختن ترتیل و نگاهداشتن مراتب ادای لفظ مثل مخارج حروف و صفات حروف و انواع وقف و مانند آن و این اشارت است بقرا که بتلاوت کتاب الله مشغول اند ه

وهم علمونا ما به من غرائب		ومنهم رجال فسروه بعلمهم

غریب لفظ قلیل الاستعمال را گویند و نیز دقیقه که هر کسی بفهم آن نتواند رسید یعنی ازین جماعات جمعی هستند که تفسیر کرده اند قرآن را بعلم خویش و ایشان آموختند ما را آنچه در قرآن است از غرائب و این اشاره است بمفسرین که بتفسیر کتاب الله مشغول اند ه

وما كان منه من صحيح وذاهب	.	ومنهم رجال بالحديث تعلقوا

نوابت [illegible] ١٢

و بعد حریص شدن بخبر پی صلة بالباب یعنی ازین جماعات جمعی هستند که حریص شده اند بعلم حدیث و دانستن آنچه از حدیث صحیح و ضعیف است و این اشارت است بمحدثین که قایم اند بعلم حدیث ٥

و منهم رجال مخلصون لربهم		بانفاسهم خصب البلاد الاجادب

خصب بکسر الخاء فراخی سال الاجادب الارض التی لانبات فیها ماخوذ من الجدب وهو القحط یعنی ازین جماعات جمعی هستند که خالص کنندگان اند نیت خود را و عمل خود را برای خدا تعالی ببرکت دمهای ایشان است ارزانی شهرهای قحط زده و این اشارت است بعباد صوفیه ٥

و منهم رجال یهتدی بعظاتهم		فیام الی دین من الله واصب

الفیام مهموز الجماعة الکثیرة الواصب اللازم والدایم قال الله تعالی وله الدین واصبا وقال وصب علیه ای واظب علیه یعنی و ازین جماعات جمعی هستند که راه یاب میشوند بسبب وعظ ایشان جماعة کثیره از مردمان بسوی دینی که لازم و دایم است آمده از جانب خدای تعالی این اشارت است بواعظان ٥

علی الله رب الناس حسن جزائهم		بما لا یوافی عده ذهن حاسب

سوافاه بهم رسیدن یعنی بر خدای پروردگار مردمان است جزای نیک ایشان یعنی ثواب که در نمی یابد بشمردن او را ذهن هیچ حساب کننده ـ

فصل دهم در بیان عشق آن جناب صلی الله علیه وسلم و اشاره بنسبة اویسیه و بعض آثار آن نسبت ٥

فمن شاء فلیذکر جمال بثینة		ومن شاء فلیغزل بحب الزیانب

تشبیه نام معشوقه زیانب جمع زینب مخازله عشق بازی کردن یعنی پس هرکه خواهد کو ذکر کند جمال شبیه را و هرکه خواهد پس اظهار عشق کند بحب زینبها ــه

سأذکر حبی للحبیب محمد   اذا وصف العشاق حب الحبائب

یعنی بیان خواهم کرد عشق خود را نسبت به آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه بیان کنند عاشقان دوستی معشوقهارا ــه

واذکر وجدا اقدم تقادم عهده   حواه فؤادی قبل کون الکواکب

یعنی بیان خواهم کرد عشقی راکه قدیم شده است زمان او و در گرفته است دل من آن عشق را پیش از پیدا شدن ستارها درین بیت اشارها واقع شده است به دقیقه از دقائق علوم تصوف که میل اعیان ثابته بسوی واحدیت پیش از زمان است و همان عشق است که امروز درمیان کمل اهل اولیه و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسر روی کار می آید تفصیل این دقیقه را این رساله گنجایش ندارد ــه

ویبدو محیاه لعینی فی الکری   بنفسی افدیه اذا و الاقارب

یعنی ظاهر میشود روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دو چشم من در بیداری نفس خود را و اقارب خود را نثار و فدای آنحضرت میگردانم و رانشاعت صلی الله علیه وسلم ــه

ویدرکنی فی ذکره قشعریرة   من الوجد لا یحوی علیم الاجانب

یعنی در می یابد مرا در حالت یاد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خاستن موی تن بسبب عشق در حالی که بداند کیفیت آن عشق را علم بیگانگان ــه

والفی لروحی عند ذلک هزة   وانسا و روحا دون وثبة واثب

بر جفا بنیادن و شبه حسبت کردن یعنی می بایم بروح خود را نزدیک یاد کردن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم جنبشی و القتی و تازگی غیر حسبت کردن حسبت کننده اشاره
بآن است که حرق وصیق و شبه از احوال لطیفه قلبیه است و انس مقتضی جنبش
معنوی است و آن از احوال لطیفه روحیه است

فصل یازدهم

در ابتهال بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اشاره بتمامی قصیده است

وصلی علیک الله یا خیر خلقه	ویا خیر مامول ویا خیر واهب

یعنی رحمت فرستد بر تو خدای تعالی ای بهترین خلق خدا و ای بهترین کسیکه امید او داشته شود و ای بهترین عطا کننده است

ویا خیر من یرجی لکشف رزیة	ومن جوده قد فاق جود السحائب

رزیة مصیبت الجود بالفتح المطر الواسع یعنی و ای بهترین کسیکه امید و داشته شود برای ازاله مصیبتی و ای بهترین کسیکه سخاوت او زیاده است از باران بارها است

فاشهد ان الله ارحم خلقه	وانک مفتاح لکنز المواهب

یعنی گواهی میدهم که خدا تعالی رحمت کننده بر بندگان خود است و تو ای رسول خدا کلید گنج بخششهائی است

وانک اعلی المرسلین مکانة	وانت لهم شمس وهم کالکواکب

وگواهی میدهم که تو بلندترین پیغامبرانی در مرتبه و تو بمنزله آفتابی ایشان را و ایشان بمنزله ستاره ها اند است

وانت شفیع یوم لا ذو شفاعة	بمغن کما اثنی سواد بن قارب

یعنی تو شفیعی روزیکه هیچ شفاعت کننده نفع ندهد چنانکه مدح تو گفته است سواد

این قارب درین کلمه اشارتست بآنکه این مصرع تضمین کرده شده است از سواد ابن قارب بلکه این قصیده تتبع قصیده اوست که در خدمت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم انشاد کرده است و مرتبه قبول یافته ٥

وأنت مجيري من هجوم ملمة ‌‌ ‌ إذا انشبت في القلب شر المخالب

ملمه و واقعه و نازله بمعنی واحد یعنی تو پناه دهنده منی از هجوم کردن مصیبتی وقتیکه چنگال در دل بدترین چنگالها را ٥

فما انا اخشى ازمة مدلهمة ‌ ‌ ‌ ولا انا من ريب الزمان براهب

یعنی پس نمی ترسم از سختی تاریک و نه هستم از گردش زمانه هراسان و درین بیت اشاره است بقبول استمداد و وعود است لفاتحه قصیده ٥

فاني منكم في قلاع حصينة ‌ ‌ ‌ وحد حديد من سيوف المحارب

یعنی من در قلعه های محکم ام از جانب شما و در دیوار آهنم از شمشیرهای جنگ کننده یعنی گویا در حصار شمشیرها ام که بنصرت من و برای دفع اعدای من نصب کرده باشند ٥

وليس ملوما عاشق صب اصابه ‌ ‌ ‌ غليل الهوى في الاكرمين الاطائب

یعنی نیست ملامت کرده شده زبان بند شدن عاشقی که رسیده باشد او را سوزش عشق در مدح بزرگان و پاکان و درین بیت اشارتست بختم سخن و عجز ادای مدح کما لائق آنجناب باشد بدو سبب یکی آنکه عشق مقتضی سکوت است دیگر آنکه مدح بزرگان و پاکان را پایانی نیست **ختام** تامل باید کرد در اسلوب قصیده که چه قسم تشبیب کرده شد و از انجا تخلص کرده آمد

بمدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وکلام را درانجا بفنون بسیار ادا کرده شد ودر آخر
بیان عشق کرده شد وچون استحضار بمرتبهٔ کمال رسید خطاب کرده شد ودر آخر
قصیده عود کرده شد با بتدای آن واشعار تمامی کرده آمد بهذا آخر ما علقناه علی القصیدة
وقد فرغنا من ذلک الشرح یوم الثلوثا الرابع والعشرین من الربیع الثانی سنة ۵۶
ست وخمسین بعد الالف والمائة من الهجرة والحمد لله رب العالمین .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی مولانا محمد سید المرسلین
وعلی اله واصحابه اجمعین **اما بعد** میگوید فقیر ولی الله عفی عنه در بیولا
قصیدهٔ همزیه در مدح سرور انبیا علیه الصلوات والتسلیمات نظم کرده شد وچون
بعض الفاظ آن محتاج به تتبع کتب لغت بود بخاطر جماعه که مشق اشعار عرب نکرده اند
بغیر ترجمه معنی آن منقح نمیشد لهذا ترجمهٔ آن ابیات ومعانی لغویهٔ آن املا کرده آمد والله
المیسر لکل عسیر وآن را شش فصل ساختیم **فصل اول** در تشبیب
بطریقی تازه که معهود شعرانیست ؎

اذا خبرت یوما عن ضیاء ؏		فلا تلهم ببدر او ذکاء ؏

لهج بالشیٔ اولع به ذکاء بالضم غیر منصرف آفتاب لا یدخلها الالف واللام مشتق
چون بخواهی روزی خبر دادن از روشنی چیزی پس حریص مشو بذکر ماه چهاردهم یا خود
آفتاب یعنی تشبیه به ماه وآفتاب مکن ؎

وان تصلح بجود او سموٍ		فلا تنظر بجود او سماء ؏

سمو بلندی جو و بالفتح المطر و بالضم الکرم یعنی و اگر ستایش خواهی بسخا یا علو مرتبه پس نگاه کن بسوی باران یا بسوی آسمان یعنی سخی را بباران و عالی قدر را بآسمان تشبیه مکن ٥

ولا تذکر اخا طیّ ومعنًا ۔۔۔ اذا کلّمت فی معنی السخاء

اخو القوم واحد منهم والمراد ههنا حاتم الطائی ومعن نام امیر مشهور که در سخا بوی مثل زنند شخصی از عرب در لفظ کلمت منا قشه کرد که استعمال مشهور تکلمت است و این منا قشه بی اصل است قال الله تعالی ویکلم الناس فی المهد وکهلا و در احادیث بسیار یافته می شود گویند کلّمت فلانا و تکلمت مع فلان یعنی و یاد مکن حاتم طائی را و معن بن یزید را چون سخن گوئی در وصف سخاوت در معن و معنی تجنیس غیر تام است ٥

ولا تنسب اخا بأس للیث ۔۔۔ ولا ذا الرفق للریح الرخاء

تنسب الی ابیه و لابیه الحقه به من باب نصر رخا بالضم باد نرم قال الله تعالی رخاء حیث اصاب یعنی و نسبت مکن صاحب حرب شدید را بشیر و نه صاحب نرمی اخلاق را بسوی باد نرم ٥

وان بیّنت فی المنظوم وجدا ۔۔۔ فحاشا ان تشبّب بالنساء

حاشا فی القوم حاشا زیدا ای الا زیدا و حقیقة معنی حاشاک جعلک فی ناحیة من الحاشیة وهی الناحیة و حاشاه ان یفعل کذا ای بعده الله من ان یفعل کذا فی البرده ع حاشاه ان یحرم الراجی مکارمه و تشبیب الشعر ترقیقه بذکر النساء و اگر بیان کنی در شعر عشق را پس خدا پناه دهد از انکه تشبیب کنی بجمال زنان ٥

فتلک شرایع للشعر قدما ۔۔۔ وقد نسخت بختم الانبیاء

قدما ظرف یعنی در زمان پیشین فا برای تعلیل است یعنی منع از تشبیه بماه و آفتاب و

واز تشبیه بباران واز آسمان واز تشبیه بحاتم و معن واز تشبیه بشیر و بادِ نرم واز تشبیب
بجمال نسا ازین سبب است که اینهمه راهها واسلوبها است در فن شعر شده اند در
زمان پیشین وشریعتهای پیشین منسوخ شده است بخاتم الانبیاء علیه الصلوات والتسلیمات
مراد آنست که بعد وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدح بنی آدم باین تشبیهات ضعیف
عظیم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکمل اند از جمیع در هر وصفی ازین وصاف
پس حق مدح آنست که بآنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داده شود نه بغیر او این
لطیفه شعری است مسمی باد عائیه تعلیل راهها واسلوبها را شرائع میتوان گفت بحسب
وضع لغت وشریعتها بحسب عرف شرع منسوخ شده است بآنحضرت صلی الله
علیه وسلم اعتماد برین مسامحه کرده تعلیل نمایند بعد ازان پرورش کرده شد این مضمون
را بچند بیت دیگر ؎

فهلا قلت اذ حاولت مدحا		بباس او سخاءٍ او سناء

سنی بالقصر روشنی برق و سنا بمد بلندی قدر یعنی پس چرا نگفتی چون قصد کردی
مدح را الشدة حرب یا السخا یا بلندی مرتبه ؎

اذا ما طیفا یذکرنی عهود		بطیبة حیث مجتمع الرجاء

این مقوله بلا قلت است طیف خیال طیبه از اسماء مدینه منوره است یعنی می بینم
خیال که بیاد میدهد مرا حالتهای گذشته بمدینه منوره جائیکه اجتماع انواع امید بحصول
حاصل آنست که کمال مدح آدمی باعتبار شجاعت و سخاوت و بلندی قدر آن است
که گفته شود که این وقایع ناشیه ازین اخلاق خیال طیفی است ازان حالتها که در مدینه
منوره از ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادر شد و بیاد میدهد این وقایع آن

حالات شریفه با عشیر این روحی مشهور نیست زیراکه هیچکس را بلوغ بمبلغ اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم ممکن نه پس غایت مدح آنست که تماشی باشد از اخلاق کریمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خیال لطیفی باشد از آنچه آنجا واقع شده است

أشيم به وبيصاً من وميض		تألق في البقيع وفي قباء

شام البرق اذا نظر الیه الومیض البریق او ومض البرق ومضا ایماضا و ومضانا و ومیضا لمع خفیا قوله اشیم به بدل است از ارى طیفاً بدل جملة عن جملة و همچنین احس و تذکرنی و تشوقنی در ابیات آینده واقع موقع بدل است تألق درخشیدن یعنی می بینم بسبب عروض آن طیف روشنی را از درخشیدن برق که درخشنده است در بقیع الغرقد که میدانی است قریب مدینه و مقابر صحابه آنجاست و در قبا که عالیه است از عوالی مدینه و اول نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنجا بوده است حاصل آن است که خیال نا لمعان برق می آید و زود و میرود و همین صفت از وقائع شجاعت و سخاوت و بلندی مرتبه مردان آثار و افضال آنحضرت صلی الله علیه وسلم که درین اماکنه بود بنظر می آید و عن قریب محو میگردد زیراکه مشابهتی وارد است با مشابهته ناقصه است

أحسّ به نسيماً من فتوح		تنسّم من كديّ أو كداء

تنسمت الریح اذا هبت لسیمها نسیم باد خوش کداء بالفتح والمد الثنیة العلیا مما یلی المقابر وکدی بالضم والقصر الثنیة السفلی مما یلی باب العمرة وکدی بالضم وتشدید الیاء موضع باسفل مکه و فی قصه فتح مکه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخلها یوم الفتح من کداء قال الشاعر حسان بن ثابت تثیر النقع مطلعها کداء یعنی احساس میکنم بسبب آن طیف بادی خوش از فتوح که وزنده بوده است از موضع کدی یا از ثنیه کدا است

تذکرتنی احادیث الصّافی		مقامات بثور او حراء

اصفقیہ اذا اخلصت لہ الصّافی فیا تتمالعنا المعنی اخلاص العبد لربہ فی طاعتہ و اخلاص الرب لہ فی حسن جزائہ مقامات یعنی الوقائع ثور جبل نزل بہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر ثلث لیال عند ارادتہما الہجرۃ الحراء جبل تعبد فیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم قبل النبوۃ یاد میدہد مرا جیزہای صوفیان ورا خلاص محبت خالصہ آن وقائع را کہ گذشتہ است در جبل ثور و در جبل حرا یعنی قصص صوفیہ عن آخرہا نمایشی است از وقائع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ درین دو مکان بوقوع آمدہ

لتشوقنی لاحوال تقضت		بسلع او نواحی بیرحاء

تقضی سپری شدن یعنی مشتاق میگرداند اخبار صافی بجانب آن احوال کہ گذشتہ است بجبل سلع یا در نواحی بیرحاء السلع جبل قریب المدینۃ کان عندہ وقعۃ الخندق البیرحاء بیر کان لابی طلحۃ الانصاری کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یدخلہا ولیشرب من ماء فیہا طیب فلما نزلت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون تصدق بہا ابوطلحۃ رضی اللہ تعالی عنہ علی اقاربہ و بنی عمہ والقصۃ مشہورۃ باید دانست کہ آنچہ مذکور شد از منع اسالیب مشہورہ در شعر واز ابدع اسلوب عجیب کہ تشبیہ است با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خصال نیک و خلق فاضل مقرون بکمال ادب کہ گوئیم آنچہ در مردان یافتہ میشود خیالیست ضعیف و دو بجیی است از برق لیکن آنچہ در ذات مقدس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود تشبیہی تازہ است کہ عبد ضعیف بآن مہتدی شدہ والحمد للہ باز از اینجا انتقال کردہ شد بوصف عشق و تخلص ہم بطوری جدید واقع شد

فصل دوم

در بیان عشق ہ

بتصور ربع الدیار هام قلبی ‌ ‌ ‌ وهیج ذکرها منی بکاء

سهامان سرگشتگی از عشق یعنی تصور کردم دیار حبیب را چون ذکر طیبه و بقیع و قبا و مانند آن آمد پس سرگشته شد دل من و برانگیخت یاد کردن آن دیار از من بکا مرا ٥

روت عندی شمائل عن حبیب ‌ ‌ ‌ فابکتنی وزادت من عناء

روایت کرد آن دیار خوبیها را از محبوب پس گریانید مرا و زیاده ساخت محنت مرا در ذکر روایت شمائل که کتابی است مشهور ولفظ عن ایهام اطباق است ٥

ایا قلبی باحزانی تقطع ‌ ‌ ‌ فلا سلوان لی بعد النواء

سلوان بوزن السلطان دوا تسلی به المحزون النواء کالفراق وزنا ومعنی - ای دل بسبب احزان من پاره پاره شو زیرا که دوا تسلی بخش نیست مرا بعد فراق محبوب ٥

ویا صدری بالامی تشقق ‌ ‌ ‌ فلا ارضی لنفسی بالبقاء

وای سینه من بسبب دردهای من بشگاف زیرا که راضی نیستم بقا برای نفس خود ٥

فهل من مشتر روحی بروحی ‌ ‌ ‌ یروحنی بوعد من لقاء

روح بالضم جان وروح بفتح آسایش آیا خرید کننده هست جان مرا باسائشی آسایش دهد مرا بوعده از لقای محبوب یعنی آسایش بمن رساند وجان مرا غلام کند میان روح وروح تجنیس است ٥

تبشرنی بنعم بعد بؤس ‌ ‌ ‌ واسعادلها بعد الشقاء

بدل است از یروحنی بدل جمله از جمله نعم تازگی وراحت ضد بؤس هر دو بضم اول و سکون ثانی یعنی بشارت دهد مرا باسودگی بعد محنت وبشارت دهد به نیکبختی جان بعد بدبختی آن ٥

وقالوا اخرج تنزّه في مروج ‏ ‏ لِتَسلُو مِن تباريح البلاء

تنزه بصحرا رفتن مرج بکون وسط سبزه زار برجا شفقت وتباریح هیجان یعنی گفتند نصیحت کنندگان برآمی از خانه سیر کن در سبزه زار تا تسلی یابی از شفقتهای بلای عشق ٥

وما عذر المشوق اذا تلهّى ‏ ‏ خليّ القلب في شرع الوفاء

المشوق شائق مشتاق ساخت اورا شوق آرزو مند گردانیدن وآرزو مند شدن مشوق عاشق تلهی بازی کردن خلی بی غم ضد شجی جواب آن ناصحان میگوید چیست عذر عاشق در شرع وفا وقتی که بازی کند بی غم شده دل او یعنی در شرع وفا آن گناهی است که عذر ندارد ٥

بجُبّ الحبّ قد امسى رهينا ‏ ‏ فما بال الحدائق والفضاء

جب چاه عمیق حدیقه باغ فضا میدان واسع این جواب دیگر است بچاه عشق درمانده شام کرده است پس چه حال است باغها ومیدان واسع را یعنی در چاه عشق افتاده را باغها ومیدان واسع هیچ کار آید در جُب وحُب تجنیس خطی واقع شده ٥

ومن قاسى اذى من ماء عين ‏ ‏ فهل تغنيه شيئا عين ماء

المقاساة معالجة الامر الشدید یعنی وهرکه یافته باشد سختی از آب چشم ایا سود میدهد اورا هیچ سود دادن چشمهٔ آب یعنی کسیکه پیوسته گریان است از دیدن چشمها چه فائده دارد در ماء عین وعین ماء قلب واقع شده ٥

وقالوا انظم القصيد في مديح ‏ ‏ تخفّف بعض ما بك من عناء

قصیده پاره شعر وکذلک القصید کالسفین والسفینة وگفتند ناصحان نظم کن قصیده در مدح که سبک کند از تو بعض آنچه می یابی از رنج یعنی خاطر خود را بفکر شعر مشغول کن

تا تخفیف رنج تو باشد ٥

والی للمعنّٰی من قصید	یُمَشّیہ بمدح او ھجاء

لتعنیہ رنج وادن وشاخ شی من اوہم تیحلی ہ وربایہ صح بالجوہر جواب سگوید واز کجا میسر شود رنج وبدہ را قصیدہ شعر کہ مزین کند او را مضامین مدح یا ہجو باید دانست کہ از ینجا تخلص کردہ شد بمدح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ست ٥

وان لابدّ تمدح ذا معال	فحسبک مدح خیر الاصفیاء

معلا بالفتح والمد بلندی در قدر معلاہ کذلک والجمع معالی واگر ناچار مدح کنی صاحب بلند بہا قدر را پس کافیست مدح بہترین اصفیا یعنی ذات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ست ٥

وان تمدح رسول اللہ یوما	فحاذر ان تقصّر فی الثناء

واگر مدح کنی پیغامبر خدا را روزی پس احتیاط بکن ازانکہ تقصیر کنی در ثنای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فصل سیوم در نکتہ تازہ در مدح آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم ست ٥

وحاشا ان تقول لہ المعالی	بہ کلّ المعالی والعلاء

خدا پناہ دہد ترا ازانکہ گوئی آنحضرت را ست بلند قدر بہا کہ این تقصیر است در مدح وی صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ حق سخن آنست کہ با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متقوم است انواع بلند قدر بہا مفصلا وتمام بلند قدری مجملا ست ٥

کریم ان تجمّعت المعالی	تری فی جنبہ مثل الھباء

الحال اثبات میکند این مضمون را بدلیل ومیگوید آن کریم ست کہ اگر جمع شوند

همه بلند قدر بها دیده شود آن خوبهای در پهلوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند غبار ه

معالی الناس ان عشت فکرا | **برازخ فی انتقاص واعتداء**

برزخ حجاب متوسط اخلاق فاضله مردم اگر دور ده و بکر تفکر متوسط است در کمی و زیادتی یعنی هر خلق فاضل متوسط است در افراط و تفریط مانند شجاعت که برزخ است در جبن و تهور و حکمت که برزخ است در سفه و جربزه و علی هذا القیاس ه

هو الفرد الذی ینمی الیه | **لیعرف حال دانیهم وناء**

ینمی الیه ای ینتسب الیه و ناء بمعنی نای قرب نامی نای ای بعد اوست آن فرد که نسبت کرده میشود بسوی او سایر افراد را تا شناخته شود حال قریب از میان ایشان و حال بعید از میان ایشان یعنی شناختن اخلاق فاضله نمیتوانند بود الا بشناخت فرد معتدل کامل الاعتدال پس هر چه دران فرد یافته شود خلق فاضل است و انچه از وی متجاوز است بجانب افراط یا بجانب تفریط آن خلق غیر فاضل است باز انچه متجاوز است نیز متفاوت هر چه باین فرد نزدیکتر است بهتر از انچه دور افتاده و ان فرد معتدل ذات معلی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم چون خلق فاضل متحقق و متشخص نمی شود الا بان فرد کامل پس اخلاق فاضله متقوم باوست ه

کاطراف الدوائر حین تعزی | **لمرکزها بقرب او انتواء**

العزو النسبة الانتواء البعد مانند اطراف دوائر یعنی اجزاء محیط دائره و سطح آن وقتی که نسبت کرده شود بسوی مرکز آن دائره بقرب و بعد گفته شود این طرف نزدیک است و آن طرف دور است معرفت موضع الطرف و النسبة از دائره متحقق نشود تا آنکه نسبت کنند

اور ا بحر گرز دائره ہمچنان اخلاق متفاوته را تا نسبت بغیر و معتدل نه منند موضع او از اعتدال و تفریط و افراط شناخته نشود ○

به صادت معالیهم معالی ۔ بلا ریب هناك ولا خفاء

بسبب آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد معالی بنی آدم از قسم معالی بغیر شک در یزه مسئله و بغیر خصوصیت یعنی ثابت شد باین بیان واضح که معالی متحقق نشد الا بذات مطهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حقیقت معالی متقوم بذات اوست صلی الله علیه وسلم پس همه کمال آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که گو تمم در ذات آنحضرت صلی الله صلی الله علیه وسلم جمع شد اخلاق فاضله چنانکه جمهور یاوران میگویند

فصل چهارم در نکته دیگر از مدح آن نیز فکر تازه است ○

وفی ارساله للناس طرّا ۔ اشارات لاصحاب الولاء

طرّا ای جمیعا و در فرستادن خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای مردمان همه ایشان اشارتهاست اصحاب دوستی را یعنی آنانرا که محبت پیغامبر علیه الصلوة والسلام علی الوجه الاتم دارند و آن حالت را در عرف صوفیه فنا فی الرسول گویند ○

فلا صادی غلیل القلب الّا ۔ ولیصدر من نداه بارتواء

صادی تشنه غلیل سوزش سینه بسبب تشنگی الندا هو العطا الارتوا سیراب شدن یعنی نیست هیچ تشنه که سوزش سینه دارد دل وی مگر رجوع میکند از عطاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایں الی حاصل آنست که هر فردی از افراد بنی آدم به استعدادی مخلوق شده است و لابد رایافت مقامی معین بر حسب همان استعداد خود خواهد رسید و در انشای ریاضت قابلیت وی همان مقام است و بالطبع تشنه همان مقام چون ثابت شد که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مبعوث شده برای اصلاح جمیع افراد بنی آدم لازم آمد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم موصل هر سته باشد بمقامی که بالطبع لشته آنست ۵

ففیه رقیقة بازاء کل … وکل رقیقة سر اقتداء

پس در آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقطهٔ باریکی هست بمقابله هر فرد از امت و هر نقطه سر اقتدا شخصی است یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی لطائف باریک که مثمر باین شان جامعیة دارند که بهر اعتبار و بهر وجه مقتدای خلق توانند شد و درین کلمه که رقیقة بازاء کل وکل رقیقة قلب واقع شده ۵

تعالی الله لا تحسبه فردا … یفوق الناس طرا فی العلاء

بزرگ است خدا گمان مکن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فرد واحد از افراد بنی آدم که فائق شده است از مردمان همهٔ ایشان در بلندی مرتبه چنانکه اکثر یا وحدانی بر سکند

ولکن الحقائق قد تداعت … ممثلة امام الاتقیاء

تداعی تفاعل است از دعوة فی الحدیث تداعت علیکم الامم ای اجتمعوا ودعا بعضهم بعضا وفی الحدیث اذا اشتکی بعض الجسد تداعی الیه سائر الجسد بالحمی والسهر ای دعا بعضه بعضا این نگو که آنحضرت صلی الله وسلم فرد واحد است فائق شده بر سائر افراد لیکن این را بگو که حقیقتهای افراد بنی آدم یکدیگر خوانده جمع شده صورت گرفته است بشکل امام متقیان که ذات مکرم جناب اوست صلی الله علیه وسلم واین مضمون بهمان معنی است که حکیمی گفته است ۵ ولیس علی الله بمستنکر ۞ ان یجمع العالم فی الواحد

فصل پنجم در نکتهٔ سوم که این نیز فکر تازه است ۵

وفی امر الشفاعة حین یدعی … لها من بعد عذر الانبیاء

واصحاب فنا فی الرسول را اشارتہا است در قصہ شفاعت وقتیکہ خوانده شوند آنحضرت صلی الله علیہ وسلم برای شفاعت بعد عذر آوردن پیغامبران یعنی ہر پیغامبری عذری تقریر کند وگوید نفسی نفسی بسوا فلانا تا آنکہ پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آیند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمایند انا لہا انا لہا ٥

فیکن حمہم بدعوتہ جمیعا		ویکرمہم باصناف العطاء

پس رحم کند خدا تعالیٰ افراد بنی آدم را ہمہ ایشان بدعای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وگرامی کند ایشانرا بانواع عطا اشاره بآن است کہ شفاعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رسنده است بہر فرد بنی آدم از جہت خلاص از انتظار باز صالحان بشفاعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیاده ثواب یابند از آنچہ پاداش اعمال ایشان بوده است واہل صغائر را طہارة وصلوٰة وصوم وصدقہ وذکر وتلاوت مکفر ذنوب گردد بسبب شفاعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واہل کبائر پاره در اول مرة خلاص شوند ہبرکہ شفاعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وپاره در دوزخ معذب مانند وبعد زمانی خلاص یابند پیش از وقتی کہ اعمال ایشان آنرا اقتضا کرده است از جہت شفاعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واین است سر قول شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہی نامکہ انشاء اللہ من قال لا الہ الا اللہ من قلبہ ٥

کالنوب لرحمتہ تعالیٰ		وما الانبوب الا فیس ماء

انبوب انچہ از قصبہ مجوف می باشد لقال جنبہا فیس رمح دفاس سرمح یعنی مقدار کرمح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درامر شفاعت مانند فواره است برای رحمت خدای تعالیٰ ونیست فواره مگر باندازه آب حاصل آن است کہ در محشر رحمت الہی برای افراد

بنی آدم نازل می شود و طلب آب حضرت صلی الله علیه وسلم بنهر که فوارهٔ اوست منحرف
فواره ازانی که در روی می جوشد می توان دانست چنین آب را چنین فواره می بایست

فصل در مخاطبه جناب عالی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات والتسلیمات

وانتهى المادحه اذا ما		احسّ العجز عن كنه الثناء

کرد الشی حقیقة وآخر حالتی که ثابت است مادح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه
احساس کند نارسائی خود را از حقیقت ثنا ست ٥

ينادي ضارعاً لخضوع قلب		وذلّ وابتهال والتجاء

ضراعة بالفتح خواری وزاری ابتهال اخلاص در دعا آن است که ندا کند زار و خوار شده
شکستگی دل و اظهار بے قدری خود و باخلاص در رسانا حاجت و به پناه گرفتن ست ٥

رسول الله يا خير البرايا		نوالك ابتغي يوم القضاء

باین طریق ای رسول خدا ای بهترین مخلوقات عطای ترا میخواهم روز فیصل کردن یعنی روز
حشر و حساب ست ٥

اذا ما حلّ خطب مدلهم		فانت الحصن من كلّ البلاء

حلول فرود آمدن خطب کار عظیم ادلهمام تاریک شدن لیلة مدلهمة وقتی که
فرود آید کار عظیم در غایت تاریکی پس توی پناه از هر بلا ست ٥

اليك توجهي وبك استنادي		وفيك مطامعي وبك ارتجائي

بسوی تو ست رو آوردن من و بتو ست پناه گرفتن من و در تو ست امید داشتن
من ٥ این ست آنچه در ترجمه قصیده همزیه مفتوح شده کان ذلک یوم الخمیس
احدی عشر من شهر جمادی الاولے سنه ۱۱۶۶ ٥ الحمد لله تعالی اوّلاً و اخراً

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه قصيدة حسان بن ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقيه داود [illegible]

عفت ذات الأصابع فالجواء ... إلى عذراء منزلها خلاء

ديار من بني الحسحاس قفر ... تعفيها الروامس والسماء

وكانت لا يزال بها أنيس ... خلال مروجها نعم وشاء

فدع هذا ولكن من لطيف ... يؤرقني إذا ذهب العشاء

لشعثاء التي قد تيمته ... فليس لقلبه منها شفاء

كأن سبيئة من بيت رأس ... يكون مزاجها عسل وماء

نوليها الملامة إن ألمنا ... إذا ما كان مغث أو لحاء

ونشربها فتتركنا ملوكا ... وأسدا ما ينهنهنا اللقاء

عدمنا خيلنا إن لم تروها ... تثير النقع مطلعها كداء

ينازعن الأعنة مصعدات ... على أكتافها الأسل الظماء

تظل جيادنا متمطرات ... تلطمهن بالخمر النساء

فلما اعرضوا عنا اعتمرنا ... وكان الفتح وانكشف الغطاء

وإلا فاصبروا لجلاد يوم ... يعز الله فيه من يشاء

وجبريل رسول الله فينا ... وروح القدس ليس له كفاء

وقال الله قد أرسلت عبدا ... يقول الحق ليس به خفاء

شهدت به فقوموا صدقوه ... فقلتم لا نقوم ولا نشاء

وقال الله قد يسرت جندا ... هم الأنصار عرضتها اللقاء

لنا في كل يوم من معد ... سباب أو قتال أو هجاء

نحكم بالقوافي من هجانا ... ونضرب حين تختلط الدماء

ألا أبلغ أبا سفيان عني ... مغلغلة فقد برح الخفاء

بأن سيوفنا تركتك عبدا ... وعبد الدار سادتها الإماء

هجوت محمدا وأجبت عنه ... وعند الله في ذاك الجزاء

هجوت محمدا برا حنيفا ... رسول الله شيمته الوفاء

أتهجوه ولست له بكفو ... فشركما لخيركما فداء

فإن أبي ووالدتي وعرضي ... لعرض محمد منكم وقاء

لساني صارم لا عيب فيه ... وبحري لا تكدره الدلاء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله منزل الحکم وواهب النعم وصلی الله علی سیدنا محمد واله وصحبه وسلم -

اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابقا بعض معارف فائضه در دو قصیده تائیه ولامیه که هر یکی قریب سی بیت باشد بلسان رمز واشارت بیان کرده شد والحال شوق برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده باعث شرح آن می شود من الاجمال والتفصیل والله یقول الحق وهو یهدی السبیل القصیدة الاولی

الا کل حال دون حالی وثبتی	لقد فات عن حد المدارک صبوتی
ولم یبق لی حال سوی الحق نفسه	تساوت لی الحالات من بعد نسبتی

صبوة بالضم میل بکودکی وجوانی مراد اینجا مقام جذب است وغلبه نور اطلاق واضمحلال ظلمت تقید معنی تساوت آنست که نسبت من باینحال نسبت من بآن حال هر دو یکسان است اندرین دو بیت اشاره کرده شد بمرتبه انانیه کبری -

وکانت کمالات تحل قلوبهم	بنتیجة صحو او طهارة فطرة
وکانت کمالات تحل نفوسهم	تجلی صراح او بجذب محبة
فجاءت رجال بعدهم فتفطنوا	بان کمال العین اعلی الوسیلة
وجاءت رجال بعدهم فتعمقوا	باسرار ذی الجبروت حالات وحدت
وندت بالرحموت عن مکانها	لکل من الجبروت واللاهوت

درین ابیات اشاره کرده شد باختلاف فیض الهی و ادوار حکم فیض بهر وسیله ای از خاتم النبیین و قسمی دیگری با همه دستیکی از دو انحصر بی سبب دوره اولی و دوره تابعین وتبع تابعین

وطبقهٔ رابعه است وفیضی که درین دوره نصیب بشر شد دو مرتبه است مرتبهٔ ایمان که طهارت
فطرة کتابت ازوست و مرتبهٔ احسان که نسخهٔ سعد تفسیر اوست وبعد ازان سید الطائفه
جنید قدس سره فاتح فیض دیگر شد وآن مرتبهٔ روح وسر است وسر اگر غالب باشد
تجلی صراح میسر شود واگر روح نیز باو پیوندد وتجلی باشد همراه انس ومحبت خاصه
وبعد ازین طبقه دو نوع فائض شد مرتبهٔ خفی ونوق آن که بکمال عیان بآن ایما کرده شده
زیرا که آخرین راه لقای عهد است بعین ثابتهٔ خویش وهرچه بدو میسر شود وما ننزل آن
باشد که از آثار متکلم میسر شد چه وجود مطلق را قالبی است ووضعی بمقتضای همان قالب
برود و مرتبهٔ حجر بهت ونور القدس وآن را بابسرار ذی الجبروت تعبیر کرده شد ونصیب
این زمان جمع الجمع است ودهر عبارت از نفس کلیه است وجبروت اشارة تجلی اعظم

کأنّ هناك الدهر سدرة طورها	وجبروتها نار الکلیم تجلّت
کأنّ هناك الدهر جسم وعنصر	وجبروتها فیض الهیولی جهة
کأنّ هناك الدهر جسم طبیعة	وجبروتها کرسیّ وسماوات
کأنّ هناك الدهر ارض کنقطة	وجبروتها شمس وضرب اشعة

این چهار مثال است نسبت تجلی اعظم را بانفس کلیه حاصل اینهمه آنست که تجلی اعظم
صورة حق ست ظاهر شده در نفس کلیه —

فشاهدتها فی الحق غارت عیونها	وما ثمّ من وجد وصحو ونشوة
وشاهدت ان الامر فیه مرتّب	لطیّ تفاصیل الوجود لوحدة

ودرین دو بیت اشاره کرده شد که افراد عالم همه مرتقی می شود بانواع وانواع باجناس
اجناس بجنس الاجناس ومرجع آنهمه طور کلی حملی احاطی وجود مطلق ست وآن اطوار

[illegible]

بابکه یکدیگر مرتب اند مندرج در وحدت وجود مطلق

وکل تجلی حکمه فی مقامه ... وان لیس من بعد المقام بصولة
وکل کلام من تجلی فانما ... ینادی لمن تحت التجلی بجهرة
وکل تجلی شمس حق شعاعها ... افاضات انوار بصرف الصفوة
اذا ما اقتضی امرا اوجب موجبا ... تصرف فیه بالوجوب بسطوة
وذلک ان العبد فیه محقق ... بحق وبا صمحلاله فی الحقیقة
فان لاح صنم فی هیولی صورة ... لعددت معانیه له من طبیعة

درین شش بیت اشاره کرده شد بعکوس تجلی اعظم که در نفوس بشریه ظاهر میشود و در عالم
بالترجیه روح و سر یا در بعض احیاز عالم مثال وآنکه این عکوس تجلی از ان جهة اند که حاکی بعض
کمالات اعظم باشند نه باعتبار ترکیب سر ظاهر در نشا مظهر که بآن اعتبار از عالم ست نه
از تجلیات وعارف نظر نمیکند مگر از جهة مرآتیه حق ٥

ترکنا الصیاصی العنصریات خلفنا ... ومتنا عن الناسوت ایة موتة
هنالک وجدنا الناس خمسة اضرب ... وخمسین صنفا من تفاصیل صبغة
ومتنا عن الاجداث من بعد هذه ... وسرنا عن العرض الجهاد بسرعة
اری لی طباع الانس من بعد هذه ... اما ما لاعیان الانام بنزهة
اری کل انسان بصول بجرأة ... کعضو من الاعضاء من بین جثة
اری الکل معنی ورأیا قد اصابه ... اذا الفیض یجری من تقاسیم رحمة
طفرنا حیال العرش من بعد طفرة ... وصرنا وجودا من لطائف کلة
تقربت من تلک الملابس کلها ... ولم نلک عرجنا علی حق صولة

التمریج الا التفات ۱۲

فشا هدت اسرا لیس تو فیستانه ۔۔۔ اذا الوصف نیستدعی قیام علامة
وکل لسان النطق عند ظهوره ۔۔۔ واعطی تمام العلم والفهم حیرتی
ویرجو ولی الله فی حق نفسه ۔۔۔ وفی الصحب والاولاد اوسع رحمة

درین ابیات اشاره کرده شد بمراتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از احکام عناصر باحکام نفوس انسانیه ودرین مرتبه منکشف می شود که نفوس انسانیه چه در حال مخالطت ابدان وچه در حالت مفارقت آنها پنج صنف اند سابقین واصحاب یمین واصحاب اعراف ومنافقین وکفار هر صنفی بده قسم منقسم می شوند تخمیناً وتفصیل این معرفت از سائر کتب باید طلبید وثانی عروج است از مرتبه برزخ بصورة نوعیه انسانیه کطباع الانس تام است ودرین مرتبه استعدادات افراد انسان وانتساب آن استعدادات از حقیقة جملیه کلیه بطریقه معین منکشف می شود وانکه همه بمنزله اعضاء یک آدمی است وثالث عروج است از اول مراتب تعین حقائق امکانیه که در شرع بکتابة قلم اعلی در سطح لوح مسطر شده واهل کشف این حقیقت فیاضه را مناسبتی بعرش اطلس ادراک کرده اند گویا قوت متخیله وست والله اعلم بحضرت اجمال که قائم بنفس کلیه است وآنرا بکلمه تعبیر کرده شد ۔ ورابع عروج است ازین اجمال بحقیقة مطلقه که زبان از تعبیر او کوتاه است ۔ الصیاهی صدارها وآن عبارت از اجسام وهیاکل است حدث بفتحتین قبر ودر او عالم برزخ مست ؎

الا کل شئ ما خلا الله زائل ۔۔۔ وکل وجود دون مجلاه باطل
ولیس نظام الرشد دون ظهوره ۔۔۔ یتم ولا نظم التحقق کامل
تجلی علی الساعیر طورا وتارة ۔۔۔ علی الطور سینا والعلی فی العرب ماثل
ای کل تنویر بیتو صا کانه ۔۔۔ سماء من الارشاد للخلق شامل

اذا ما تحاذى الشمس بسك في الضحى | فقد فزت بالمقصود والكل حاصل
يظل به العبد الضعيف مضلّلا | ويصبح بحر العلم من هو جاهل
كثوب على شكل الليوث لنسجه | يصول كما صال الهوى المتداخل
فان ذهب الشمس الذليل بوجهه | فلا ثم حيوان ولا ثم صائل
ولست ادى ركن الركانة دونه | وما ثمّ من امر تجشّم عامل

اى على سبيله ۱۲
اى ليس بانه القوة دون محاذاة الشمس او دون الشئ الذليل ۱۲

درین بیت اشاره کرده شد بظهور تدلیات الهیه که اصل او تجلی اعظم است و فروع او عکوس تجلی اعظم و بیان آنکه از وجود این تدلیات چاره نیست در نظام خیر چه باعتبار رفتنا جوّاو وچه باعتبار ظهور شرائع در نفوس بنی آدم از جهة انبیاء علیهم السلام پس اسم الله اینجا عبارت از تجلی اعظم است و ببطلان وجود کنایه از عدم انتظام عالم بر وفق مصلحت کلیه و تجلی طور اشاره است بظهور عکوس تجلی اعظم بواسطه حجر بهت حضرت موسی علیه السلام و تجلی ساعیر اشاره بظهور عکوس اوست بواسطه حجر بهت حضرت عیسی علیه السلام و ساعیر نام جبلی است نزدیک مولد حضرت عیسی علیه السلام و آشکارا شدن در عرب اشارت است بظهور عکوس او بواسطه حجر بهت حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم و آن اعم و اشمل و انفع تجلیات شد و هر تجلی که بجهت هدایت خلق ظهور کرد گویا عالمی ست براسه و نشاة الست علیحده که حکم آن بر مشمولان آن عالم جاری ست و لهذا ایشان را باحکام آن نوامیس و حدود آن شرائع مواخذه خواهد بود قطع نظر از تهر داتم که شرائع لباس اوست و اشاره کرده شد بآنکه نبوت مکتسب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکیفیة محاذات واقع می شود و آن محاذات مبدأ نبوت و ظهور آثار آن میگردد در نفس پیغامبر بوجهی و ظهور معجزات و دوام نصرة موافقین و خذلان مخالفین و تشبیه کرده شد

برکة نازل را به سبب این محاذات بقیام شیر علم سهوا جلوت ای او صحبت علق لقحتین ظهور یا ئل کائل اشل القوم اقربهم الی الحضر شائل للخلق خبر بعد خبر تحشم ای تکلف ۔

حبانا هدی نوا علی العین قائما — لاسرار رهتن النبیة حاصل
ولا بد هذا النور ثلج وفسحة — وشرح وایضاح وبالعلم نازل
ولا بد ارهاص لمعناه شارح — وللحق تفسیر عن الحیف مائل
ومن بعده یاتی المسیح وانه — الی سترة یهدی بما قال قائل

درین چهار بیت خبر داده شد از حجر بهت که در اجمالی عین ثابته بسان شمس در کبد سما مستقل می‌شود و از ترشح علوم آن بر عقل و قلب که در سطح نسمه متعین شده است بیان کرده شد که خدای تعالی بواسطه او فیضی اراده کرده است در مله محمدیه و حضرت عیسی تصدیق آن خواهد فرمود انشاء الله تعالی و ضمیر لمعناه راجع بنور است یعنی تفصیل علوم اجمالیه خود می‌نماید الحبی العطیه الثلج الیقین دو اهص سنگهای بهم نشسته و مراد از ارهاص بنیاد و نهادن است ۔

اتانا وهتانا العلوم صنوفها — هنیئا لکم قدت الیکم جلائل
فثلثت اقسام العلوم بباحث — رسوخ وتاویل وعلم غنائل
علمنا بتنجیم وعلم عرافة — وسر من الاسرار للکل نازل
فهنا اساق الناس فی کل طبقة — اذا دار فینا بین قوم مسائل

درین چهار بیت اشاره کرده شد باصناف علوم نازل از حجر بهت در بیان سر عقل پس یکی علم راسخین است و این معرفت کتاب و سنت است و دیگر علم تاویل احادیث است که اسرار شرائع و غیر آن بان ظاهر شود سیم علم قوی غالب که علم کیفیت تنزل

وجودست بانواع وافراد او علم کمالات اربع و ما یتعلق بها و نیز اشاره کرده شد که عالم تنجیم و علم عرافه اصلی دارد و تاویلی و معرفت تنزلات همه را متحمل ست اگرچه منزل تبع رخصت اشتغال بآن کمیدمنه تقنبل بالضم الصلب المتین جمع عنابل بالفتح مکبر بالرفع مبتدا و خبره زائل تا آلهٔ شنزی کرخت و توشه بروی نهند ـه

رحلنا وخلفنا العلوم بغربة	نتوح كما ناحت نساء ثواكل
تخلصت جدًّا من مخالط ذا الورى	وسرت الى الرحمن والجود هاطل
ذهبنا الى اقصى الوجود اعمه	نعوذ به كالفاعلات القوابل
هو البحر لا قعر ولا ساحل له	احطت به خبرا بما نال نائل
شهدت تدابير الوجود جميعها	تدور كما دار الرحى المتمائل
نظرت الى الشخص الكبير كانه	اذا قيس للشخص الصغير مشاكل
قوى ثم افعال لكون بجسمها +	تحول اياها القوى والهياكل
رايت نظاما ليس يفصم سلكه	وان قال بالانفصام والخرق عاقل
فلما فهمنا ان العروج متمم	فلا باس ان كانت ستق روحائل
تالفنا ودا دينا الانام بوضعهم	وطابت مراقينا وطاب الشمائل
وقال لنا اما ظهرنا بمظهر	فمن لم يطعنا فيه ما هو عادل
لتقوم على العهد القويم وان تق	من القلب امزاع وتاوت وصائل
وعندي علوم لا يكاد يقلها	سماء ولا بر وبحر و ساحل
ويرجو ولى الله رحمة ربه	وفضلا لانواع العطاء شامل

درین ابیات اشاره است بانتقال از تنگنای کشور علم بوسعت آباد عالم اطلاق و اشارت کرده شد

ببعض معارف خاصه آن عروج ازانجمله حرکت دوریه است که در عالم مثال و شهادت واقع است فیضی از عالم مثال نازل می شود و در شهادة ظهور می فرماید و از عالم شهادت رنگهای عجیب با خود می برد باعتبار آن رنگ مقتضی آن می شود که باز در شهادة بصفتی دیگر نزول فرماید ثم و ثم وچون این آمد و شد بهیئت الفلکیه انجامد لازم آمد قیام قیامت و ازانجمله آنکه نفس کلیه بمنزله روح شخص اکبر ست و افلاک و عناصر و موالید بمنزله اعضاء آن شخص اکبر ست و ازانجمله آنکه قوی و هیاکل انواع و مانند آن هیئت اجتماعیه بعض قوی شخص اکبر می شود مثلاً انجد را بنی آدم مدتی استعمال کردند پس در ملکوت حقیقتی درست شد مانند آنکه بخار و غبار از زمین بر می خیزد ابر میگردد و باز بزمین می بارد و ازانجمله آنکه خرق عوائد نیز عادت مستمره است پس قول بخرق عادت مطلقه ناشی از جهل است و قول بخرق مالوف ناشی از معرفت تامه و ازانجمله آنکه صاحب تجلی ذاتی فرود می آید بفرود ترین مراتب که مرتبه جوارح است و همرنگ عوام میگردد و آن مانع علو درجه او نیست و ازانجمله آنکه حضرت وجود در هر نشاه حکمی دارد و معرفت تامه موافقت هر حکمی تقاضا میکند پس مقید شدن و اقامت حدود شرعیه و اخذ بسنن و آداب تقاضای معرفت تامه است نه منافی علم توحید سبحان نال نائل بدل بعض من به باعادة الجار آلمزعة قطعة یسیرة من اللحم وتمزعوه تقاسموه آلنوی البعد الاوصال الاعضاء جمع وصل وکذلک الاوصال جمع وصلة بمعنی القطعة والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

وقال مولانا فخر الاماثل و الاقران ابو الخیر محمد عبد الرحمن السهواری مورخاً

چون ختم شد این قصائد و شرح		دلهای جهان چو غنچه بشگفت
سال طبعش زغیب هاتف		با الطف اطیب النغم گفت
		۱ ۳ ۵ ۰ ۲

خاتمة الطبع

تم طبع القصائد - بل الدرر الفرائد - للشيخ الاجل المتبحر المحدث الفقيه - والاديب البليغ المصقع
النبيه مولانا المولوي الشاه ولي الله الدهلوي العمري رضي الله تعالى عنه وعن منتسبيه
واهله وذويه وهو رحمه الله مع كونه هندي المولد قد زاحم العرب العرباء - في فصاحتهم - وساهم المفلقين
منهم في بلاغتهم - فاذا سمعت من لفظه الرقيق العذب خيل اليك انه رجل نشأ وترعرع في نجد
او طلع للمين سهيل - او منطيق من تميم - او مفلق من كراع الغميم - او منطيق عمامته في هوازن - او نيطت
عليه عمائمه في بني مازن - او مجيد من زبيد - او صمد من بني اسد فلقي به فخرا لديارنا - وزينة للصبا
قد تفرد كل قصيدة منها بنكات جديدة واشارات مفيدة لم يسبق الى مثلها احد في سالف الزمان - وفيها عينان
تجريان يخرج منها اللؤلؤ والمرجان - بانشادها عند عارض الوحشة تنشرح الخواطر - وبرؤيتها عند اوهام
الازمة تقر النواظر - فنعم الانيس - وحبذا الجليس **فالقصيدة الاولى** منها البائية المشتملة على
الثناء والمناقب العالية وفي اثناء الثناء ترشد الى جملة من المطالب السنية **والثانية** منها الهمزية المتضمنة
على الاسرار الرمزية قد اختار فيها اسلوبا بديعا لم يرض فيه بايراد التشبيبات والتشبيهات المبتذلة على نمط الشعراء
بل اخترع من عنده تشبيبا لطيفا وتشبيها بليغا في نهاية الابتداع كيف لا وهو في ثناء من خلق له الارض والسماء
نبينا اشرف الانبياء - وافصح الفصحاء صلى الله عليه وسلم **والثالثة** منها التائية الشاملة على جملة من النكات
اللطيفة والرموز الدقيقة **والرابعة** منها اللامية الشاملة على ظهور التدليات الالهية وبعض الاسرار الغامضة
وبين هذين القصيدتين قصيدة همزية اخرى لحسان بن ثابت رضي الله تعالى عنه قد وضعناها بعد الهمزية لمناسبة الوزن والمعنى
فالمرجو من الناظرين ان لا ينسوني عن الدعاء ومن اعانني على طبعه من اخوان الصفاء وخلان الوفاء اعني به المولوي
عبد الرحمن السهوارمي والمولوي محمد حسن النواب كبير وكان ذلك يوم الاثنين سادس عشر من شهر رجب المرجب سنة اربع وثلث
مائة بعد الالف من هجرة النبوية على صاحبها الف الف صلوة وتحية وانا الضعيف محمد سعيد مظهر حسن المراد آبادي

فهرست قصیده بائیه

فهرست قصیده همزیه

صحتنامہ رسالہ الطب المنتخب فی تاریخ اطبا العرب و العجم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	سونق	سوفق	۲۳	۶	نہاوہ	نہادہ
۳	۶	فصل الاول	فصل اوّل	۲۸	۵	مسہ	ملسہ
″	۱۵	تنشط	نشط	″	۹	ابہا تحتہ	ابہا تحتہ
″	۱۶	نہا جیت	نہایت	۲۹	۱۵	بالمشدی	بالمشی
۴	۳	شغل شہ	شغل عنہ	۳۳	۱۳	ان تبنالوا الیہ	لن تنالوا البر
″	۸	ونہ اساعلیہ	مساعلہ	۳۵	۱۵	حبشیہ سہا	حبشیہ ما
″	۱۸	نحس	نیحس	″	۱۹	قسیدہ	قصیدہ
۵	۱۱	صعیہ	صعبہ	۳۶	۹	ازا فنا ۔	الاصفیاء
۷	۱۹	الی غہر	الی غیر	۳۰	۱	قدر سہا	قدر سہا
۸	۳	ملیح الشیخ	ملیح الشیخ	″	۶	نہ	ناشد
۹	۱	شرقیہ	شرفیہ	۳۹	۱۷	ترجع	یجمع
۱۰	۱۰	تشال	شامل	۴۲	۷	الاشیاء	الاشیا
۱۱	۳	بالجواب	بالجواب		۱۵	[illegible]	[illegible]
″	۱۳	فی البابتہ	فی البابتہ	″	۱۹	[illegible]	[illegible]
۱۵	۱۱	استتیار	استشیار	″	۱۷	معاملة	منادلة
۱۶	۱۳	المصطفی	المصطفی	۴۷	۳	تسبیبہ	تسبیبہ
″	۱۸	مستجزات	معجزات	″	۳	ابو جہیہ	ابو جہیہ
۲۱	۱۳	کتیبہ	کتیبہ	۵۱	۹	الا لہام	الالہام
				″	۱۷	اعانتو	ادانتو

اشتہار

چونکہ اس رسالہ کو راقم نے نہایت محنت و دقت
سے تلاش کر کے اور ترتیب و تصحیح و توضیح اپنے صرف زر سے
مطبع اخبار سید اعظم واقع مراد آباد ماہ اپریل سنہ ۱۸۸۶ء میں چھپوایا
اسلئے یہ رسالہ موجب قانون نمبر ۲۵ سنہ ۱۸۶۷ء رجسٹری کرایا گیا
کوئی صاحب بلا اجازت راقم کے قصد اسکے چھاپنے کا
نہ فرمائیں۔ اگر کوئی صاحب بلا اجازت چھاپینگے
تو انکو وہ زر ہرجہ دینا پڑیگا جو قانوناً انپر
عاید ہوگا۔ فقط

المشتہر
مظہر حسن ساکن مراد آباد
محلہ مغلپورہ

		۳۴	۸۹

Date	No	Date	No.